

چیستی فلسفه روان‌شناسی

مسعود آذربایجانی^۱

چکیده

موضوع اصلی این جستار، چیستی فلسفه روان‌شناسی و هدف آن، تبیین ماهیت فلسفه روان‌شناسی است. روش ما در این مقال، تحلیل عقلی و تحلیل محتوای کیفی است که از دو مسیر بررسی تحلیلی مفهوم فلسفه و پیگیری مصادیق فلسفه مضاف دنبال می‌شود. داده‌های تحقیق بدین قرار است: بنا بر مسیر اول، فلسفه روان‌شناسی عبارت است از: بررسی معناشناسانه، هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و رویکرد اخلاقی به دانش روان‌شناسی. بر اساس مسیر دوم، فلسفه روان‌شناسی عبارت است از: معرفتی درجه دوم که برای شناخت درست روان‌شناسی به بررسی عقلی مبادی تصویری و تصدیقی دانش روان‌شناسی می‌پردازد. نتایج تحقیق این است که فلسفه روان‌شناسی متمایز با فلسفه ذهن و علم‌النفس فلسفی است؛ اگرچه هم‌پوشی‌هایی نیز با هم دارند.

واژگان کلیدی: فلسفه روان‌شناسی، ماهیت فلسفه روان‌شناسی، روان‌شناسی اسلامی.

■ دانشیار و عضو هیئت علمی گروه روان‌شناسی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، mazarbajani110@yahoo.com

نحوه استناد: آذربایجانی، مسعود (۱۳۹۵). «چیستی فلسفه روان‌شناسی». فصلنامه حکمت اسلامی، ۳(۲)، ص ۳۹-۶۱

مقدمه

با توجه به محدودیت‌های موجود در علوم انسانی در زمینه علم دینی و علوم انسانی اسلامی، به‌ویژه این حقیقت که در این زمینه کارهای تجربی، میدانی، عینی و پدیدارشناختی اندکی انجام شده است، اگر بخواهیم با علوم انسانی موجود مواجهه جدی و عملی صورت دهیم، شاید یکی از روش‌های بالفعل آن، مواجهه در لایه زیرین این علوم، یعنی فلسفه علوم انسانی باشد. عنوان «فلسفه روان‌شناسی» در راستای همین ضرورت انتخاب شده است؛ زیرا در حال حاضر مباحث جامع و قابل توجهی درباره دانش روان‌شناسی اسلامی نداریم.^۱ از این رو، به نظر می‌رسد در بخش زیرین دانش روان‌شناسی (فلسفه روان‌شناسی)، بهتر بتوانیم نقطه آغازی را برای بحث‌های علوم انسانی اسلامی مطرح کنیم. روش ما در این بحث، روش تحلیل عقلی و گاه تحلیل محتوای کیفی متون است (حافظ‌نیا، ۱۳۷۷، ص ۱۹۹).

بیان مسئله و نمای کلی بحث

این جستار می‌کوشد با سه پرسش اساسی آغاز کند و به‌صورت منظم به همین پرسش‌ها پاسخ دهد:

۱. فلسفه روان‌شناسی چیست و از چه موضوعات و مسائلی سخن می‌گوید؟ (در این بخش تلاش بر این است که این پرسش را با رویکرد عقلی و فلسفی پاسخ دهیم).

۱. البته این حکم را می‌توان به دیگر علوم انسانی نیز تعمیم داد و به روان‌شناسی اختصاص ندارد.

۲. موارد تعارض و چالش فلسفه روان‌شناسی معاصر با مبانی فلسفی ما کدام هستند؟
۳. زمینه‌ها و قلمروهایی که ظرفیت بحث اسلامی دارند، اعم از فلسفه اسلامی یا بحث‌هایی که در دیدگاه آیات و روایات ما وجود دارند، کدام‌اند؟

هویت فلسفه روان‌شناسی

در این بخش پاسخ پرسش نخست را پی‌می‌گیریم و این مباحث را مطرح می‌کنیم: پیشینه فلسفه روان‌شناسی، چستی فلسفه روان‌شناسی، روش‌هایی که بدان واسطه می‌توان به فلسفه روان‌شناسی دست یافت، و ارائه یک دیدگاه فلسفه علمی به معنای نگاه درجه دو به علم به همراه تکمله برای پوشش مسائل فلسفه روان‌شناسی.

پیشینه فلسفه روان‌شناسی

در این موضوع هیچ کتاب تصنیفی و تألیفی به زبان فارسی نداریم و تنها کتاب موجود، فلسفه روان‌شناسی و نقد آن از ماریو بوئزه^۱ و روین آردیلا^۲ است که محمدجواد زارعان و همکارانش ترجمه و نقد کرده‌اند. اما در زبان انگلیسی کتاب‌های بسیار متعددی وجود دارد که به چند مورد آن بسنده می‌کنیم:

۱. یکی از کتاب‌های سودمند در این زمینه که شاید در درجه اول می‌توان از آن یاد کرد و در میان این کتاب‌ها چارچوب مناسب‌تری دارد، راهنمای راتلج در فلسفه روان‌شناسی چاپ‌شده در سال ۲۰۰۹ میلادی از جان سیمون و پاکوکالو است.^۳
۲. کتابی است از انتشارات کمبریج با عنوان فلسفه روان‌شناسی نوشته جرج باتریل و پیتر کارنرز در سال ۱۹۹۹^۴ میلادی که گرچه غنای مباحث کتاب قبلی را ندارد، به دلیل اعتبار انتشارات کمبریج، مهم شمرده می‌شود.
۳. کتاب درآمدی بر فلسفه روان‌شناسی معاصر به سرویراستاری جیمز لوئیز برمودز محصول ۲۰۰۵ میلادی انتشارات راتلج که فصل‌بندی آن مشابه با قبلی است، ولی مباحث آن کمتر است و همه آن مباحث را ندارد.^۵

1. Bunge, M.

2. Ardila, R.

3. *The Routledge companion to philosophy of psychology*, Ed. By J. Symons & P. Calvo, New York: Routledge, 2009

4. *The philosophy of psychology*, G. Botterill & P. Carriunther, Cambridge, 1999

5. *Philosophy of psychology a contemporary introduction*, J. L. Bermudez, Routledge, 2005

۴. کتاب راهنمای فلسفه روان‌شناسی و علوم شناختی از پل تاگارت کتاب راهنماست و چون هندبوک است، اهمیت دارد، ولی تفاوت آن با کتاب‌های قبلی این است که در کنار بحث‌های فلسفه روان‌شناسی، به علوم شناختی یا روان‌شناسی شناختی پرداخته است.^۱

۵. کتاب دیگر فلسفه روان‌شناسی از ماریو بونژه و آردیلا منتشر شده از سوی انتشارات اسپرینگ در سال ۱۹۸۷ میلادی است که بعد از آن یک‌بار ویراستاری شده و پیش‌تر اشاره کردیم که در سال ۱۳۸۸ به فارسی ترجمه و نقد شده است.^۲

چیستی فلسفه روان‌شناسی

ابتدا برخی تعریف‌ها را در منابع مرور می‌کنیم و سپس با دو رویکرد تحلیلی به پاسخ این پرسش می‌پردازیم. برموز^۳ (۲۰۰۵م) بیان می‌کند که فلسفه روان‌شناسی عمدتاً بر فعالیت شناخت و تبیین رفتار تمرکز می‌کند و به این پرسش‌ها می‌پردازد: شناخت چگونه اتفاق می‌افتد؟ شناخت کدام‌یک از انواع نمایانگری‌ها را دربردارد؟ ما چگونه ارتباط میان این نمایانگری‌ها را می‌فهمیم؟ اگر عقلانیت معیاری داشته باشد، چگونه اینها معیاری برای عقلانیت می‌شود؟ آیا نوع خاصی از معماری شناختی برای شناخت لازم است؟ آیا می‌توان از ماهیت و ساختار تفکر هشیار سطح بالا هیچ‌گونه فهم و استنباطی برای ماهیت و سازوکارهای فرایندهای روان‌شناختی مربوطه داشت؟ ... این تعریف با قلمرو فلسفه ذهن تداخل جدی دارد و احتمالاً در حوزه مطالعات فلسفی روان‌شناسی، یعنی بررسی فلسفی امور روان‌شناختی است که تقریباً با همان علم‌النفس فلسفی مترادف است.

سیمون و کالوو^۴ (۲۰۰۹م) به همین نکته اذعان دارند: بیشتر مهم‌ترین آثار در فلسفه روان‌شناسی به سمت علایق فلسفه ذهن سنتی جهت‌گیری دارند، ولی بلاک^۵ فلسفه روان‌شناسی را «مطالعه موضوعات مفهومی در روان‌شناسی» تعریف می‌کند؛ لیکن به این سادگی هم نیست. می‌توان گفت فلسفه روان‌شناسی، مساعی مشترکی برای مساعدت به روان‌شناسی، زبان‌شناسی، عصب‌شناسی و دیگر رشته‌ها دارد.

1. *Handbook of philosophy & cognitive science*, Ed. By P. Thagard, 2009.

2. *Philosophy of psychology*, M. Bonge & R. Adrila, spring, USA, 1971.

ترجمه و نقد این کتاب از سوی دکتر علی زارعان و همکاران در پژوهشگاه حوزه و دانشگاه به چاپ رسیده است.

3. Bermudez

4. Simons & Calvo

5. Block

اودی^۱ (۲۰۰۱م) با نگاهی تاریخی به این موضوع، یادآور می‌شود که در سال‌های اخیر، فیلسوفان روان‌شناسی در امریکا صرفاً به مباحث روان‌شناسی شناختی محدود نمی‌شوند، بلکه آثاری در زمینه مبانی (فلسفی) روان‌تحلیلی‌گری و مبانی فلسفی رفتاردرمانی، تغییر رفتار و خودفریبی به رشته تحریر درآورده‌اند. حال ببینیم چگونه می‌توان با تحلیل فلسفی به این پرسش پاسخ داد؟ ما برای پاسخ تحلیلی به این پرسش، بحث خود را از دو راه پی می‌گیریم.

مسیر اول (از راه فلسفه)

هنگامی که گفته می‌شود: «فلسفه روان‌شناسی»، منظور از «فلسفه» که به روان‌شناسی اضافه شده است، چیست؟ اگر این عنوان روشن شود، می‌توان مسائلی را که هنگام بحث از فلسفه روان‌شناسی در نظر است، مشخص کرد. چنانچه بخواهیم به فهم عرفی خود از فلسفه تمسک کنیم، فلسفه در اینجا به معنای نوعی کاوشگری عقلی یا بررسی استدلالی مباحث است.

«پرسش فلسفه چیست؟ را احتمالاً [برخی فکر می‌کنند] تنها می‌توان در شامگاه زندگی، با سر رسیدن سالخوردگی و وقت سخن گفتن از حیث انضمامی طرح کرد. در واقع فهرست کتاب‌های راجع به ماهیت فلسفه بسیار محدود است. این پرسش در لحظه بی‌قراری خاموش، در نیمه‌های شب مطرح می‌شود؛ درست وقتی دیگر چیزی برای پرسیدن وجود ندارد... [اما چنین نیست]. اگر فلسفه را به‌عنوان عمل سبک باور کنار بگذاریم، میل بسیار زیادی برای فلسفیدن وجود دارد تا از چیستی‌اش در شگفت شویم. درست همان جایی است که می‌توانیم بگوییم: اما این کاری است که سرتاسر زندگی‌ام انجام داده‌ام. ... فلسفه، هنر تشکیل، ابداع و ساخت مفاهیم است. ... از آن طرف نیز دست‌کم می‌توانیم ببینیم که فلسفه چه چیز نیست: فلسفه صرفاً همان تعمق، تأمل یا ارتباط نیست؛ زیرا هیچ‌کس برای تأمل کردن درباره چیزی نیازی به فلسفه لزوماً ندارد. ریاضیدان‌ها در معنای واقعی کلمه پیش از تأمل در باب ریاضیات و هنرمندان پیش از تأمل در باب نقاشی یا موسیقی، هرگز چشم‌انتظار فیلسوفان نبوده‌اند. مادامی که تلاش‌شان صرفاً به آفرینش مخصوص (در آن رشته) تعلق داشته باشد، شوخی بی‌مزه‌ای

1. Audi, R.

است اگر بگوییم که این کار، آنان را به فیلسوف بدل می‌کند. به علاوه، فلسفه هیچ پناهگاه واپسینی در ارتباط نمی‌جوید؛ ارتباطی که تنها براساس نوسان عقاید در راستای آفرینش اجماع کار می‌کند، نه مفاهیم» (ڈلوزو و گتاری، ۱۳۹۱).

بنابراین، دست‌کم یکی از معانی فلسفه، گفت‌وگو از مفاهیم ذهنی است. در این نگاه اولاً، مفهوم در مقابل پدیدارهای خارج از ذهن مانند سنگ، چوب، گیاهان، هوا، زمین یا امور انسانی همچون بدن، روان، جامعه، امور اقتصادی یا سیاسی و... است که شامل علوم طبیعی و علوم انسانی یا اجتماعی می‌شود. ثانیاً، مفهوم شامل سه دسته مفاهیم است: ۱. مفاهیم ماهوی که مستقیم بر امری خارجی دلالت دارد؛ مانند مفهوم انسان که بر احمد، زهرا و دیگران دلالت می‌کند. ۲. معقولات ثانی منطقی که بر مفاهیم صرفاً ذهنی دلالت دارد؛ همچون قضیه، جنس و فصل منطقی، مفهوم کلی و... ۳. معقولات ثانی فلسفی که در ظرف ذهن هستند، ولی بر امور خارجی هم دلالت دارند؛ مانند وجود، ماهیت، علیت، امکان، وجوب و... فلسفه به معنای متافیزیک، عمدتاً با این دسته سوم سروکار دارد، ولی فلسفه به معنای عام - که در این بحث مورد نظر است - با هر سه دسته مفهوم سروکار دارد. حال ببینیم آیا عامه مردم هم با فلسفه سروکار دارند و اصولاً تصور آنها از فلسفه چیست؟ شاید در نگاه ابتدایی پاسخ هر دو پرسش را منفی بدانیم، ولی با بررسی بیشتر پاسخی متفاوت می‌یابیم.

ریچارد پاپکین^۲ و آوروم استرول^۳ (پاپکین و استرول، ۱۳۸۹، ص ۱۷-۱۹) درباره چیستی فلسفه چنین می‌نویسند:

فلسفه به‌طور کلی شاید به‌عنوان غامض‌ترین و انتزاعی‌ترین مسائل و موضوعات، که از امور زندگی عادی و مألوف بسیار دور است، به نظر آمده باشد. لیکن هرچند بسیاری از مردم آن را دور و خارج از علایق معمولی و ورای فهم می‌پندارند، تقریباً همه ما آرا و افکار فلسفی داریم، خواه به آنها آگاه باشیم یا نباشیم. عجب است که گرچه برای اغلب مردم مفهوم فلسفه مبهم است، این کلمه در گفت‌وگوی ایشان فراوان به کار می‌رود. کلمه «فلسفه» مأخوذ از اصطلاحی یونانی است به معنای «دوستداری حکمت»، ولی در استعمال جاری مردم به معانی مختلف به کار می‌رود. گاهی منظور از فلسفه،

1. Deleuze & Guattari
2. Popkin, R.H.
3. Stroll, A.

نوعی طرز تفکر در جهت فعالیت‌های معین است؛ مانند وقتی که کسی می‌گوید: من فلسفه شما را درباره شغل و کارتان نمی‌پسندم یا من به او رأی می‌دهم؛ زیرا با فلسفه او راجع به حکومت موافقم. همچنین وقتی می‌گوییم این مطلبی است «فلسفی»، مقصود ما نظری است کلی و دوراندیش درباره پاره‌ای از مسائل، و یا وقتی می‌گوییم به بعضی از پیشامدها باید به «دید فلسفی» نگاه کرد، منظور ما این است که نباید در خصوص حوادث آینده زیاد نگران و در بند وضع کنونی بود، بلکه به جای آن باید کوشید این امور را از لحاظ کلی و با نظری وسیع‌تر دید. ... گاهی نیز فلسفه به عنوان قدر و اعتبار و شرح و تفسیر آنچه در زندگی مهم یا پرمعناست تلقی می‌شود؛ چنان‌که این قول پاسکال را که "تمام فضیلت ما در فکر ماست؛ بکوشیم تا خوب فکر کنیم" می‌توان فلسفه ارزشیابی آنچه در زندگی برای شخص مهم است در نظر گرفت....

صرف نظر از این تصورات ... فیلسوف همواره به ملاحظه مسائل و مشکلاتی می‌پردازد که خواه به نحو مستقیم یا به طور غیرمستقیم برای همه دارای اهمیت است. فیلسوف با مطالعه انتقادی دقیق، می‌کوشد تا آگاهی و عقاید ما را درباره جهان به طور کلی و عالم امور انسانی ارزشیابی کند. با این پژوهش و تحقیق، فیلسوف سعی می‌کند تصویری کلی و منظم و منطقی درباره همه آنچه می‌دانیم و می‌اندیشیم، پیدا و طرح کند. درک و فهم این نوع افکار کلی، طرح جامعی فراهم می‌کند که شخص معمولی می‌تواند تصور خود را درباره جهان بسنجد و معنا و اهمیت آنها را دریابد. به واسطه چنین مطالعه و بررسی و تعیین قدر و ارزش، ممکن است بهتر بتوانیم تمایلات و آرمان‌های خود را تشخیص دهیم و به علاوه، بهتر بفهمیم که چرا اینها را قبول و انتخاب می‌کنیم و آیا اصلاً بایستی آنها را انتخاب و اختیار کنیم یا نه.

معانی اصطلاحی فلسفه عبارت‌اند از: ۱. همه علوم حقیقی (مشمول بر طبیعیات، ریاضیات و الهیات که علوم نظری‌اند، و اخلاق، تدبیر منزل - یعنی مسائل خانواده - و سیاست که علوم عملی‌اند). این اصطلاح در یونان باستان و نیز در میان فلاسفه ایران و اسلام، همچون بوعلی، فارابی تا ملاصدرا رواج داشته، ولی امروزه کاربرد ندارد. ۲. فلسفه مدرسی که در قرون وسطی متعارف بود و قلمرو گستره‌تری یافت (مشمول بر همه علوم حقیقی و بخشی از علوم اعتباری و قراردادی مانند ادبیات و معانی و بیان). این اصطلاح بیشتر در اروپا مطرح بود و با پایان قرون وسطی و آغاز دوره جدید متروک شد. ۳. در مقابل علم و مخصوص به معرفت‌های غیرتجربی شد. این اصطلاح سوم از دوره رنسانس

تا کنون متعارف است و همچنان ادامه دارد. فلسفه طبق این اصطلاح شامل منطق، شناخت‌شناسی، هستی‌شناسی (متافیزیک)، خداشناسی، علم النفس (روان‌شناسی فلسفی)، زیبایی‌شناسی، اخلاق و سیاست می‌شود (نک: مصباح یزدی، ۱۳۶۵، ج ۱؛ فولکیه، ۱۳۴۷؛ دورانت، ۱۳۶۹). استاد مطهری می‌گوید:

از نظر قدمای فلاسفه [مسلمان] فلسفه دو معنا داشت: یکی معنای شایع که عبارت بود از مطلق دانش معقول که شامل همه علوم غیرنقلی بود. دیگر معنای غیرشایع که عبارت بود از علم الهی یا فلسفه اولی که از شعب سه‌گانه فلسفه نظری است. (مطهری، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۲۸)

اما امروزه فلسفه باز هم مقید شده است و شاخه‌ای از علوم انسانی به معنای عام شمرده می‌شود و فلاسفه بیشتر به مسائل خاص مفهومی توجه دارند و دیگر درباره حقایق خارجی اظهارنظر نمی‌کنند و با کمال میل این کار را به دست دانشمندان و متخصصان علوم طبیعی می‌سپارند. فلسفه معاصر را می‌توان اساساً ترکیبی از رشته‌های زیر دانست: ۱. منطق^۱ که بخشی از ریاضیات نیز به‌شمار می‌آید؛ ۲. علم معانی (معناشناسی)^۲ یا بررسی معنا، دلالت، تفسیر و حقیقت (معنای حقیقی)؛ ۳. معرفت‌شناسی^۳ یا نظریه دانش و روش‌شناسی عمومی؛ ۴. هستی‌شناسی^۴ یا نظریه اساسی‌ترین و نافذترین ویژگی‌های جهان؛ ۵. علم اخلاق^۵ یا نظریه رفتار خوب و درست (بونزه و آردیلا، ۱۳۸۸، ص ۲۱).

بر اساس همین نگاه اخیر می‌توان گفت فلسفه (philosophy of) روان‌شناسی (psychology) عبارت است از اینکه: از منظر منطق، معناشناسی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و اخلاق به روان‌شناسی بنگریم.

چهار منظر از مسائل فلسفه روان‌شناسی

بر اساس بررسی‌های انجام‌شده، در چهار شاخه از پنج شاخه منطق، معناشناسی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و اخلاق می‌توان مسائلی را برای فلسفه روان‌شناسی مطرح

-
1. Logic
 2. Semantics
 3. Epistemology
 4. Ontology
 5. Ethics

کرد. در شاخه منطق، چه به معنای منطق صوری و چه منطق ریاضی، مصداق مشخصی دیده نمی‌شود. اگرچه بونزه از بحث‌های ریاضی بسیار استفاده می‌کند، مشخصاً مسئله خاصی وجود ندارد که بگوییم از جمله مسائل فلسفه روان‌شناسی از نگاه منطقی است.

۱. مسائل معناشناختی

در بخش معناشناسی که شناخت معنا، و دلالت و تفسیر حقیقی موضوعات مورد نظر است، می‌توان مسائلی را مشخص کرد؛ مانند تعریف روان‌شناسی، معنای شخصیت، معنای ناهشیار و

۲. مسائل هستی‌شناختی

چیستی روان در روان‌شناسی، یکی از مسائل مهم فلسفه روان‌شناسی است. در هستی‌شناسی این مسائل مطرح است که: حقیقت روان چیست؛ آیا مادی است یا مجرد؟ به معنای رفتار است یا به معنای سیستم عصبی یا اینکه مصداق ذهن^۱ است؟ آیا روان به معنای نفس یا هر چیز دیگر وجود دارد؟ شاید مسئله ذهن و بدن و تبیین رابطه آن از منظر هستی‌شناسی با اینکه از مسائل فلسفه ذهن است، بتواند در اینجا نیز مطرح شود.

۳. مسائل معرفت‌شناختی

اگر با رویکرد معرفت‌شناختی به روان‌شناسی بنگریم، باز می‌بینیم مسائلی مطرح می‌شود که مهم‌ترین بحث‌ها، بحث‌های روش‌شناختی است؛ بدین صورت که: آیا روش‌های موجود در روان‌شناسی ما را به واقعیت روان می‌رسانند؟ آیا روش‌های تجربی و آزمایشی و پژوهش‌های میدانی، بالینی و مشاهده‌ای اعتبار معرفت‌شناختی دارند؟

۴. مسائل اخلاقی

در بخش اخلاق هم بحث‌های کاملاً جدی در روان‌شناسی هست که امروزه بحث اخلاق حرفه‌ای^۲ مشاوران و روان‌شناسان یکی از آنهاست. در این بخش ما یکسری کدهای اخلاقی داریم که دو نمونه آن به شرح ذیل است:

الف) آیا در مسائل روان‌شناسی هر نوع آزمایشی را می‌توان روی انسان انجام داد یا در این زمینه محدودیت وجود دارد؟ مثلاً از موارد محل بحث، آزمایش میلگرام^۳ بود که

1. mind
2. Professional Ethics
3. Milgram, S.

در آن، او افرادی را با رضایت خودشان به عنوان آزمودنی قرار می‌داد. آزمایش از این قرار بود که نوعی برق کاذب را - از الکتریسته ۴۵ ولت تا ۴۵۰ ولت - به آزمودنی‌ها وارد می‌کردند. گرچه این ولتاژ واقعی نبود و نوعی فریب به‌شمار می‌آمد، به نظر این‌طور می‌رسید آزمایش‌کننده‌ها این کار را می‌کنند. در این آزمایش‌ها انسان‌ها از نظر روانی آزرده می‌شدند یا در مواردی این آزمایش‌ها به آزار جسمی نیز می‌انجامید (آذربایجانی و همکاران، ۱۳۸۵، ص ۳۸۶).

ب) امروزه این بحث مطرح است که از نظر اخلاق کاربردی آیا می‌توانیم حیوان‌ها را در آزمایش بیازاریم و این امور تا چه مقدار آزاد است؟ برخی دانشمندان بخشی از مغز را برای آزمایش‌های مختلف برمی‌دارند که به آن «جراحی روانی» می‌گویند؛ یعنی قسمتی از مغز را که کارکردی روانی دارد و مثلاً مربوط به حافظه است، برمی‌دارند. حال پرسش این است که: آیا ما می‌توان این کارها را در حیوانات انجام داد؟

در حال حاضر دو رویکرد در جهان در اندیشه اخلاق کاربردی هست: جنبش سبز ملایم و جنبش سبز پررنگ. جنبش سبز پررنگ با این‌گونه آزمایش‌ها مخالف است. به نظر آنان حیوانات و گیاهان بالاصاله حق حیات دارند و ما حق آزار آنها را برای رسیدن به منافع خودمان نداریم، ولی جنبش سبز ملایم می‌گوید در مواردی که منافع انسانی اقتضا کند، می‌توانیم چنین کنیم (Chadwich, 2002).

با توجه به مسائلی که گفتیم، چیستی فلسفه روانشناسی روشن می‌شود. از پنج شاخه فلسفه، دست‌کم چهار تای آنها مسائلی را برای بحث فراهم می‌کنند که ما با دید معناشناسی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و اخلاق به روانشناسی نگاه کرده، و مسائل آن را بررسی عقلی می‌کنیم. بر اساس این رویکرد، فلسفه روانشناسی عبارت است از: «مجموعه مباحث مفهومی فلسفی ناظر به دانش روانشناسی با روش عقلی».

در توضیح می‌توان گفت: اولاً، در فلسفه روانشناسی با مباحث مفهومی و ذهنی سروکار داریم، نه با پدیده خارجی. ثانیاً، این مباحث باید معطوف به علم روانشناسی باشند. ثالثاً، این مباحث می‌توانند از مدخل همه یا بیشتر شاخه‌های فلسفه باشند؛ معناشناسی مفهومی چون روان، ناهشیار، شخصیت و...؛ هستی‌شناسی روانشناسی یعنی مسائل وجودشناختی در روانشناسی همچون وجود روان یا نفس، وجود ناهشیار و...؛ معرفت‌شناسی روانشناسی یعنی اعتبار و ارزش معرفتی داده‌های روش تجربی در

روان‌شناسی؛ اخلاق روان‌شناسی یعنی قواعد اخلاقی حاکم بر آموزش، پژوهش و امور بالینی و مشاوره در روان‌شناسی و... رابعاً، بررسی مسائل فلسفه روان‌شناسی صرفاً با روش عقلی است.

مسیر دوم (از راه فلسفه علم)

روش دوم این است که فلسفه روان‌شناسی را به صورت ترکیبی لحاظ کنیم و بگوییم فلسفه روان‌شناسی، خود امری مرکب است و آن‌گاه بررسی کنیم که این عنوان مصداق چیست. فلسفه روان‌شناسی جزء فلسفه‌های مضاف به علم است (خسروپناه، ۱۳۸۹) و از آنجا که مضاف به علوم است، نه مضاف به امور، به طور عام مصداقی از فلسفه علم و به طور خاص مصداقی از فلسفه علوم انسانی است. اگر بخواهیم از چیستی فلسفه روان‌شناسی بحث کنیم، باید آن معنای عام را که فلسفه علم است، بفهمیم چیست یا بینیم فلسفه علوم انسانی با چه مسائل و مباحثی سروکار دارد تا بتوانیم وظیفه فلسفه روان‌شناسی را تعیین کنیم.

دیدگاه‌های گوناگون در فلسفه علم

دیدگاه‌های متعددی درباره چیستی فلسفه علم وجود دارد؛ از جمله دیدگاه جان لازی^۱ (۱۳۷۷) که چهار معنا برای آن ذکر و بر معنای چهارم تأکید می‌کند:

۱. صورت‌بندی جهان‌بینی‌هایی که با نظریه‌های علمی مهم سازگار و از برخی جهات بر آنها مبتنی هستند. مثلاً به جای مقولات جوهر و عرض که پیش‌تر در جهان‌بینی فلسفی بودند و از آنها برای تبیین نظریات علمی استفاده می‌شد، مقولات پویش و تأثیر را بگذاریم. او این تقریر را رد می‌کند.

۲. ظاهر ساختن پیش‌فرض‌ها و تمایلات باطنی دانشمندان، مانند این پیش‌فرض که طبیعت دارای رمزهایی است که پژوهشگر می‌تواند راز آنها را پیدا کند، یا رجحان قوانین مبتنی بر ضرورت علی بر قوانین آماری. او این تقریر را نیز قبول نمی‌کند.

۳. رشته‌ای که به مدد آن مفاهیم و نظریه‌های علمی، تحلیل و تشریح می‌شوند. مثلاً مفاهیمی مانند ذره، موج، پتانسیل و... را با نگاه بیرونی دقیق تحلیل و بررسی کنیم. او این تقریر را نیز نمی‌پذیرد.

1. Lazy, J.

۴. لازمی هیچ‌کدام از اینها را نپذیرفته، در مقابل می‌گوید ما نوعی معیارشناسی مرتبه دوم می‌خواهیم. به عبارت دیگر، ما به نگاهی درجه دوم به علم نیاز داریم. او بر این دیدگاه تأکید می‌ورزد.

پوشش چهار دسته مسئله در نگاه درجه دو به علم

در معنای چهارمی که جان لازمی برای فلسفه علم مطرح می‌کند و آن را معیارشناسی مرتبه دوم می‌خواند، چهار دسته پرسش مطرح می‌شوند که پاسخ‌های مناسبی برای آنها می‌طلبد:

۱. چه ویژگی‌هایی تحقیق علمی را از دیگر انواع تحقیق متمایز می‌کنند؟

۲. دانشمندان در مطالعات و بررسی طبیعت باید چه روش‌هایی را در پیش گیرند؟

۳. برای صحیح بودن یک تبیین علمی، چه شرایطی باید احراز شود؟

۴. قوانین و اصول علمی از نظر معرفتی چه شأنی دارند؟

با این وصف تا اینجا این را پذیرفتیم که فلسفه علم نگاه درجه دوم به علم است؛ یعنی اگر در دانشی، علم را به‌عنوان موضوع بررسی خود لحاظ کنیم، آن دانش، فلسفه علم است.

تکمله‌ای بر نگاه درجه دو به علم

در تکمله نظر جان لازمی برای ارائه تصویر بهتری از فلسفه علم و به‌تبع آن فلسفه روان‌شناسی، به نظر می‌رسد تنها نمی‌توان به بحث‌های روشی پرداخت، بلکه با نگاهی به بحث‌های فلسفه علم یا فلسفه علوم انسانی، خواهیم دید که مسائل دیگری نیز در این دانش مطرح شده است (خسروپناه، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۷۸)؛ مسائلی مانند:

الف) شناسایی ماهیت دانش و چیستی و موضوع آن، که اینها از مقوله معناشناسی یا سمانتیک هستند.

ب) بحث از هندسه، قلمرو، ساختار دانش و بیان مهم‌ترین مسائل آن دانش. در نگاه گذشتگان ما که رئوس ثمانیه را برای هر علمی مطرح می‌کردند، به این بحث توجه شده بود، ولی در نگاه فلسفه غرب در چهار قسم ذکر شده این موارد را نمی‌بینیم.

ج) بحث‌های روش‌شناسی کشف رویکردها و رهیافت‌های دانش.

د) مباحث معرفت‌شناسی دانش به معنایی غیر از روش‌شناسی، یعنی چگونگی توجیه و اثبات گزاره‌ها. البته این بحث، هم قابل ارجاع به روش‌شناسی است و هم اینکه می‌توانیم آنها را در دو دسته بیان کنیم.

افزون بر عناوین کلی یادشده، بحث‌های دیگری نیز در منابع فلسفه علم به‌طور عام بحث می‌شوند که از این قرارند: بحث از پیش‌فرض‌ها و مبادی علمی و غیرعلمی، یعنی علت‌های ناظر به تبیین روان‌شناختی و جامعه‌شناختی دانش، غایت، اهداف و کارکردهای دانش، مطالعه تطبیقی گرایش‌های مختلف دانش، مناسبات دانش با علوم و رشته‌های علمی همگون، و آسیب‌شناسی و کشف بایسته‌های دانش. برخی از مسائلی که در منابع فلسفه روان‌شناسی مطرح می‌شود نیز این را نشان می‌دهند که فلسفه روان‌شناسی از چهار بخش مطرح‌شده در کتاب جان لازی عام‌تر است؛ مسائلی مانند اینکه: آیا روان‌شناسی عامه بر فهم متعارف مبتنی است؟ به تعبیر دیگر، روان‌شناسی عامه^۱ با روان‌شناسی موجود چه فرقی با هم دارند و آیا در تعارض هستند؟ رئالیسم در برابر آنتی‌رئالیسم، عقل‌گرایی و غیرعقل‌گرایی، تبیین و علیت، و اشکال و فرم‌های بازنمایی^۲ بحث‌هایی درباره زمینه تاریخی فلسفه روان‌شناسی هستند که به‌ویژه بحث عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی در آن مباحث می‌گنجند.

برخی دیگر از مسائل به تبیین روان‌شناختی می‌پردازند که بیشتر به بحث‌های روشی اشاره دارند؛ همچون چیستی تبیین و تفاوت آن با فهم عامه، تعامل تبیین با بحث‌های عصبی، زیستی و تبیین‌های عصبی - زیستی، و مشکلات مفهومی که در آمار و تبیین‌های آماری داریم.

همچنین بحث‌های شناخت و بازنمایی^۳، زبان، فکر، حافظه و اموری از این دست. در این‌گونه مسائل بحث می‌شود که ماهیت این امور چیست. مبانی زیستی روان‌شناسی، مدل‌های تکاملی مغز و علم عصب‌شناسی نیز در این بخش مطرح می‌گردد. تجربه حسی، آگاهی^۴، توجه، درون‌نگری^۵، بحث رؤیا، هیجان، بینایی، رنگ و یک بحث هم درباره شخص‌وارگی^۶ دارند که به این می‌پردازد که هویت شخصی انسان به چیست و «من» چیست. بحث‌های عمل، ذهن، وجدان اخلاقی، هویت شخصی، ماهیت گفت‌وگو با خود یا خودگویی‌ها نیز از جمله این عناوین شمرده می‌شوند. (Simons and Cakvo, 2009; Bermudez, 2005).

1. Folk Psychology or Pop. Psychology
2. representation
3. representation
4. Consciousness
5. introspection
6. person hood

تمایز روان‌شناسی از علم النفس و فلسفه ذهن

طبق بررسی‌های انجام‌شده، فلسفه ذهن و علم النفس فلسفی نزدیک‌ترین علوم به فلسفه روان‌شناسی هستند. رابطه فلسفه روان‌شناسی با فلسفه ذهن، عام و خاص من‌وجه است؛ یعنی در برخی از مسائل مشترک هستند و در تعدادی از مسائل نیز کاملاً با هم متفاوت‌اند. تفاوت این دو دانش با هم این است که فلسفه روان‌شناسی جزء فلسفه‌های مضاف به علوم و معرفتی درجه دوم است، ولی فلسفه ذهن جزء فلسفه‌های مضاف به امور و معرفتی درجه اول است؛ یعنی امر واقعی و پدیده واقعی را بررسی می‌کند. پس فلسفه ذهن دانش درجه اول، ولی فلسفه روان‌شناسی دانش درجه دوم است. برخی از مسائل میان این دو علم مشترک‌اند؛ مانند بحث رابطه ذهن و بدن^۱ که در فلسفه روان‌شناسی از آن با عنوان «رابطه تن و روان» یاد می‌کنند و بحث‌های خودآگاهی^۲. اما بخش متفاوت مختص به فلسفه ذهن، یکی این بحث است که ما چگونه ذهن خود را مقوله‌بندی می‌کنیم و دیگر بحث حیث التفاتی^۳ است (مسلمین^۴، ۱۳۸۸).

رابطه فلسفه روان‌شناسی با علم النفس فلسفی - که اگر آن را معادل فلسفه نفس بدانیم، بهتر روشن خواهد شد - این است که فلسفه نفس دانش درجه اول مضاف به امور است و فلسفه روان‌شناسی دانش درجه دوم و مضاف به علوم. تفاوتی که در اینجا است این است که باز می‌بینیم مباحث، عام و خاص من‌وجه هستند؛ البته این عموم و خصوص من‌وجه میان فلسفه روان‌شناسی و علم النفس با فلسفه روان‌شناسی و فلسفه ذهن تفاوت دارد. در فلسفه ذهن بیشتر مباحث حیثیت معرفت‌شناسی دارد؛ اگرچه بحث‌های هستی‌شناختی نیز در آن دیده می‌شود. حتی در مسئله حیث التفاتی نیز بیشتر بحث‌ها معرفت‌شناختی است.

در فلسفه مضاف به امور بیشتر هدف ما این است که خود واقعیت و ماهیت آن مضاف‌الیه را بشناسیم و چستی و حقیقت آن را بررسی کنیم، ولی در فلسفه مضاف به علوم، بیشتر درباره موضوع آن، روش‌شناسی آن، غایت آن و اموری از این دست بحث

1. Mind-body problem
2. Self-consciousness or self-awareness
3. intentionality
4. Meslin, K.

می‌کنیم. فلسفه مضاف به امور علم درجه اول است، ولی مضاف به علوم علم درجه دوم است؛ یعنی علم به علم است.

در فلسفه نفس مباحث هستی‌شناسی و ماهیت‌شناسی نفس را دنبال می‌کنیم (نک: صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۹ و ۸؛ فیاضی، ۱۳۹۰) مثل چیستی نفس، قوای نفس، تجرد و حدوث نفس و بقای نفس که همه مباحث از جنس مباحث هستی‌شناختی هستند. مباحث مشترک فلسفه نفس و فلسفه روان‌شناسی دو بحث است: یکی بحث رابطه نفس و بدن با نظریه‌های گوناگونی که درباره آنها وجود دارد و دیگری بحث از چیستی نفس که آیا امری مادی است یا مجرد؛ البته با دو حیثیت: در فلسفه روان‌شناسی از حیث موضوع روان‌شناسی بحث می‌شود که در روان‌شناسی از عوارض آن بحث می‌گردد، ولی در علم النفس خود نفس موضوع علم النفس است.

تعریف فلسفه روان‌شناسی و مسائل آن

تعریف ما از فلسفه روان‌شناسی به گونه‌ای که از علوم مشابه آن متمایز باشد، بدین قرار است: بررسی فلسفی (به معنای عقلی و برهانی) پیش‌فرض‌ها، ماهیت، قلمرو، موضوع، روش، غایت و مفاهیم کلیدی و کلی دانش روان‌شناسی با نگاه درجه دوم یا به زبان ساده‌تر: معرفتی درجه دوم که برای شناخت درست روان‌شناسی به بررسی عقلی مبادی تصویری و تصدیقی دانش روان‌شناسی می‌پردازد.

مسائل چالش‌برانگیز میان فلسفه روان‌شناسی معاصر و فلسفه روان‌شناسی مطلوب

با توجه به مسائل فلسفه روان‌شناسی مانند چیستی روان، موضوع، اهداف و تعریف روان‌شناسی، رویکردهای گوناگون به روان‌شناسی، روش‌شناسی، رابطه تن و روان و بحث‌هایی از این دست، ما می‌توانیم چالش‌هایی را داشته باشیم و در بیشتر این مباحث، بحث‌هایی را با توجه به تفکر دینی و فلسفه اسلامی مطرح کنیم؛ گرچه این حرف بدین معنا نیست که به صورت بالفعل همه این مسائل را بررسی کرده‌ایم. حتی درباره رابطه تن و روان که به نظر می‌رسد بحث پخته‌ای در فلسفه اسلامی باشد، چندین نظریه مهم وجود دارد که وقتی بخواهیم آن را متناسب با آنچه امروزه در بحث‌های فلسفه روان‌شناسی موجود است صورت‌بندی کنیم، به کار نیاز دارد؛ چراکه تلاشی مجدد می‌خواهد که برای مثال دیدگاه «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» بودن نفس را از دیدگاه ملاصدرا وارد

فلسفه روان‌شناسی کنیم و با کمک این نظریه بتوانیم به پدیده‌های روان‌شناسی در حیطه‌های مختلف جهت دهیم تا تبیین‌ها، روش‌ها، اندازه‌گیری‌ها و ابزارهای مشاهده را در روان‌شناسی در اختیار ما نهد. اگر این اتفاق بخواهد بیفتد، بحث‌های تکمیلی عقلی و علمی در این زمینه‌ها نیاز است که تاکنون به صورت جدی به هیچ‌کدام از آنها نپرداخته‌ایم.

تفاوت در هدف تغییر

در بحث روش‌شناسی، تعریف، موضوع و اهداف روان‌شناسی، شاید اختلاف ما با جریان اصلی روان‌شناسی خیلی فاحش نباشد. سه هدف عام مطرح در روان‌شناسی، توصیف، تبیین و پیش‌بینی است که در همه علوم مطرح است. افزون بر اینکه هدف اختصاصی روان‌شناسی به‌عنوان هدف چهارم، کنترل یا تغییر رفتار است. آثار این بحث در بحث‌های روان‌شناسی کاربرد می‌مانند روان‌شناسی تربیتی، بالینی، صنعتی و سازمانی ظاهر می‌شود که در هر سه این موارد و در موارد دیگر روان‌شناسی کاربردی، به کنترل یا تغییر رفتار نیاز داریم و مثلاً در درمان می‌خواهیم رفتار را از وضع موجود به وضع مطلوب تغییر دهیم. ما در فضای اسلامی خود با این چهار هدف موافقیم، گرچه در قسمت کنترل یا تغییر رفتار می‌خواهیم به سمت سعادت برویم؛ بدین معنا که نظریه ما در خصوص انسان سالم، با انسان سالمی که در روان‌شناسی هست، تفاوت دارد. اصل هدف را که «تغییر» است، می‌پذیریم، ولی در گستره، عمق و ارتفاع یا جهت‌گیری آن ممکن است با روان‌شناسی رایج اندکی متفاوت باشیم.

تفاوت در چیستی روان

چیستی روان از بحث‌های بسیار پُرچالش ماست. در کتاب فلسفه روان‌شناسی ماریو بونژه، دیدگاه‌های گوناگونی درباره ماده‌گرایی هست. یک دیدگاه، مادی‌گرایی حذفی است که با عنوان «رفتارگرایی» شناخته می‌شود. این نگاه مادی‌گرا در روان‌شناسی بخش‌هایی از روان، مانند انگیزش، هیجان و تفکر به‌معنای ناب خودش را حذف می‌کند، ولی دیدگاه ماده‌گرای منتخب نویسنده (ماده‌گرایی حدوثی^۱) اندکی معتدل‌تر است. او طبق این دیدگاه معتقد است مبانی تمامی رفتارهای انسان و حتی فرایندهای روانی او از قاعده «این‌همانی» پیروی می‌کند؛ یعنی وقتی یک فرایند روانی مثل یادگیری را در نظر می‌گیرید، این همان

سیستم عصبی است که فلان فرایند عصبی یادگیری، تفکر یا انگیزش را تبیین می‌کند؛ بدین معنا که چیزی جز فرایندهای عصبی در این میان وجود ندارد.

ماده‌گرایی حدوثی، نگاهی معتدل‌تر از نگاه رفتارگرایی به روان

ماده‌گرایی حدوثی معتقد است فرایند روانی کاملاً مادی، ولی حدوثی است؛ یعنی سیستم عصبی ما به دلیل پیچیده‌تر بودن در مقایسه با دیگر حیوانات، مقداری درجه‌اش بالاتر آمده است؛ بدین معنا که امر جدیدی حادث شده است. طبق نظر بونزه، حیوانات پستاندار و پرندگان دارای ادراک یادگیرنده هستند که اینها می‌توانند موضوع روان‌شناسی باشند. سیستم عصبی آنها در همه این موارد می‌تواند این کارکرد یا این حدوث را داشته باشند (بونزه و آردیلا، ۱۳۸۸، فصل اول)، ولی به دلیل پیچیدگی بیشتر سیستم عصبی انسان، امور جدید بیشتری می‌توانند در انسان حادث شوند.

تفاوت در روش‌شناسی

رویکرد مادی‌گرایی حدوثی نگاه معتدل‌تری به روش درون‌نگری^۱ دارد تا رویکرد رفتارگرایی. رفتارگرایی درون‌گرایی را به‌طور کلی کنار می‌گذارد و می‌گوید چون این روش امور ذهنی را پیش‌فرض می‌گیرد و ذهن امری مشهود و واقعیتی عینی نیست، با آن کاری نداریم.

بونزه مطابق نگاه مثبتی که به ماده‌گرایی حدوثی دارد، درون‌نگری را قبول دارد و کاربرد آن را هم ضروری می‌داند، ولی بر آن است که این روش به‌تنهایی اعتبار ندارد. فرق ما با بونزه این است که معتقدیم درون‌نگری در برخی از موارد راه منحصر به فرد است و با کنترل‌هایی می‌توانیم آن را به‌تنهایی به‌کار ببریم.

تیچنر و وونت^۲ از کسانی بودند که آموزش‌های فراوانی را در زمینه درون‌نگری ارائه می‌کردند؛ بدین نحو که توصیه می‌کردند در آگاهی‌هایتان خوب دقت کنید که کنترل واقعیت‌ها و عناصر مداخله‌گر به حداقل برسد. آنها سپس توصیه می‌کردند تعداد افرادی را هم که درون‌نگری می‌کنند، زیاد کنید که بتوانیم از وضعیت‌های مشابه قوانین علمی را به دست آوریم.

1. introspection
2. Wundt, W.

ما معتقدیم همان‌طور که روش‌های مشاهده، اندازه‌گیری و آزمایش مورد قبول جریان اصلی روان‌شناسی است، از طریق درون‌نگری هم می‌توانیم این کار را صورت دهیم. درون‌نگری از مواردی است که می‌توانیم حرف جدیدی در آن مطرح کنیم. در واقع این مورد ذیل روش‌شناسی می‌گنجد که نمایانگر سخنان تازه ما در روش‌شناسی است. در بحث رابطه تن و روان نیز می‌توانیم دیدگاه جدیدی داشته باشیم.

رویکردهای تفسیری و روان‌شناسی

در خصوص اینکه نگاه‌های تفسیری چه مقدار وارد فضای روان‌شناسی شده‌اند، باید بگوییم این رویکردها، به صورت جدی وارد بحث‌های روان‌شناسی نشده‌اند. مهم‌ترین نگاهی که در این باره می‌توانیم بدان اشاره کنیم، نگاه انسان‌گراهاست. گرچه آنها وارد فضای روان‌شناسی شده‌اند، هدفشان بحث‌های تفسیری و فهم نیست. با این وصف ایشان نمی‌گویند می‌خواهیم فقط رفتار انسان را بفهمیم، بلکه آنها نیز به سمت تبیین می‌روند. اما درباره تبیین می‌گویند به مقولات انسانی، انسانی بنگریم و آنها را به مرحله حیوان تنزل ندهیم.

به نظرم این اتخاذ موضع انسان‌گرایی در روان‌شناسی قابل توجه است؛ بدین معنا که اگر در موضعی حرف‌های تازه‌ای داشته باشیم و آن حرف‌ها ما را از جریان رایج متمایز می‌کند، آن را به مقبول‌ترین روش بیان کنیم. به تعبیری جامعه‌شناسی و تعلیم و تربیت جلوتر از روان‌شناسی است؛ چراکه نگاه‌های تفسیری و انتقادی در آنجا راه یافته است، ولی در روان‌شناسی هنوز نگاه پوزیتیویستی حاکم است. به تعبیر دیگر، نه نگاه تفسیری و نه نگاه دیگر پارادایم‌های بدیل هنوز وارد آن نشده است.

رویکردی جدید به فلسفه روان‌شناسی

ما می‌توانیم با رویکردی جدید به فلسفه روان‌شناسی بنگریم؛ چراکه می‌توان دو نگاه به فلسفه روان‌شناسی و فلسفه علم داشت: یکی نگاه پیشینی و دیگری نگاه پسینی. نگاه رایج در فلسفه روان‌شناسی، نگاهی پسینی است؛ مانند نگاه ماریو بونوزه که روان‌شناسی موجود را بررسی می‌کند و به این می‌پردازد که روان‌شناسی چه مسائلی دارد و از چه روش‌هایی استفاده می‌کند، و این دست موضوعات را مورد مذاقه فلسفی قرار می‌دهد. در اینجا فلسفه روان‌شناسی دانشی درجه دو همراه با نگاهی تجربی است. در این‌گونه

رویکردها تکلیف ما که می‌خواهیم نگاه جدیدی داشته باشیم، روشن است؛ زیرا به این دلیل که فعلاً در دیارتمان‌های موجود روان‌شناسی، نگاه تجربی حاکم است، ما در حال حاضر در این نوع نگاه، حرف زیادی برای گفتن نداریم.

در آغاز بحث ولو اینکه نگاه ما پیشینی است و به دلیل اینکه فعلاً دانشی به نام روان‌شناسی نداریم، نگاه پسینی نمی‌توانیم داشته باشیم، ولی این موجب نمی‌شود در بحث فلسفه روان‌شناسی صرفاً همان نگاه علم النفسی خودمان را داشته باشیم و از جریان رایج علم روان‌شناسی جدا شویم؛ زیرا درغیراین صورت، موجب می‌شود گفتمان ما با روان‌شناسان قطع شود و حتی در بحث‌های فلسفه روان‌شناسی فصل مشترکی با آنها نداشته باشیم. ما باید این نگاه تجربی را حفظ کنیم و فلسفه روان‌شناسی‌ای ارائه دهیم که روان‌شناسی برآمده از آن، قابلیت حضور در دیارتمان‌های موجود در روان‌شناسی را داشته باشد. یکی از مهم‌ترین عناصر آن این است که عناصر این فلسفه روان‌شناسی بین‌الاذهانی باشد و قابلیت گفت‌وگوی بین‌الاذهانی روان‌شناس‌ها را داشته باشد. این مانند نگاه تجربی است که در روان‌شناسی ما نیز باید حفظ شود.

نگاه تجربی ما عام است، ولی از بحث‌های فلسفی خودمان در تئوری‌پردازی در تشکیل فرضیه‌ها، مدل‌ها و نظریه‌ها می‌توانیم استفاده کنیم که در این صورت بحث کاملاً عقلی می‌شود. همان‌طور که در کتاب‌های شخصیت (از جمله نک: Maddi, 1989) نیز گفته شده است، یکی از روش‌ها روش عقلی است، ولی برای اینکه این رویکرد بتواند وارد بحث‌های روان‌شناسی شود، باید قابلیت آزمون‌پذیری داشته باشد و طبق مفاهیم عملیاتی روان‌شناسی تعریف شود.

تا اینجا که توضیح دادیم، برای این بود که برای آغاز گفت‌وگو میان جریان‌های روان‌شناسی و رویکرد اسلامی کارهایمان باید تجربی باشد؛ یعنی قابلیت ارائه تجربی به عام‌ترین معنای آن را داشته باشد... ممکن است در همین گفتمان که با روش‌های تجربی و قابل مفاهمه با آنها بحث می‌کنیم، روش‌مان را نیز توسعه دهیم. همان‌طور که مکتب انسان‌گرایی این کار را کردند و امروزه برخی روش‌های معنویت‌گرایی را توسعه داده‌اند. اما نکته مهم این است که باید با روش‌های خودشان وارد گفت‌وگو شویم. در ابتدای امر نمی‌توانیم یکسره از جریان رایج منقطع گردیم؛ وگرنه، رویکرد پیشنهادی ما بیش از آنکه کاری علمی باشد، کاری فلسفی تلقی می‌شود.

جمع بندی

رابطه روان‌شناسی با دیگر دانش‌ها در ده محوری^۱ که گفتیم قرار می‌گیرد. با این حال، در هیچ کدام از منابع خارجی و داخلی که ذکر شد، بحث جایگاه روان‌شناسی مورد توجه قرار نگرفته است. به نظر می‌رسد یکی از بحث‌هایی که لازم است حتماً مطرح شود، نسبت فلسفه ذهن با فلسفه روان‌شناسی است. به این بحث به‌ویژه در کتاب فلسفه روان‌شناسی به ویراستاری سیمون و کالوو انتشارات راتلج پرداخته شده است. آن کتاب در بحث تاریخی، پیشینه بحث‌های روان‌شناسی را مطرح می‌کند و علوم مختلف، فلسفه، به‌ویژه با نگاه عقل‌گرایی^۲ و بحث تجربه‌گرایی^۳ و ... که مطرح کرده و از نسبت روان‌شناسی با علمی که مرتبط بوده، بحث کرده است. اما اینکه جغرافیای معرفت به‌طور کلی ترسیم و جایگاه روان‌شناسی در آن روشن شود، نگاهی است که می‌تواند علوم نزدیک را همچون زیست‌شناسی، آمار، ریاضی یا تاریخ مطرح کند، که بحث‌های عام‌تری هستند و مطرح نشده‌اند. از سوی دیگر، با اینکه ما هنوز علم روان‌شناسی اسلامی نداریم، این موجب نمی‌شود نتوانیم نگاه درجه دوم و با رویکرد پیشینی بدان داشته باشیم و به‌طور جدی و با روش عقلی به بحث‌های فلسفه روان‌شناسی بپردازیم.

۱. مانند شناخت ماهیت دانش، هندسه و قلمرو آن، معناشناسی مفاهیم کلیدی، روش‌شناسی، مناسبات دانش با

علوم و رشته‌های نزدیک

2. rationalistic
3. empiricists

منابع

۱. آذربایجان، مسعود و همکاران (۱۳۸۵). روان‌شناسی اجتماعی با نگرش به منابع اسلامی. تهران: سمت؛ قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
۲. بوئزه، ماریو؛ آردیلا، روبن (۱۳۸۸). فلسفه روان‌شناسی و نقد آن. ترجمه محمدجواد زارعان و همکاران. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۳. پاپکین، ریچارد؛ استرول، آروم (۱۳۸۹). کلیات فلسفه. ترجمه جلال‌الدین مجتبیوی. تهران: حکمت.
۴. حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۷۷). مقدمه‌ای بر روش تحقیق در علوم انسانی. تهران: سمت.
۵. خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۸۹). فلسفه فلسفه اسلامی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۶. _____ (۱۳۸۵). فلسفه‌های مضاف (ج ۱). تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۷. دلوز، ژیل؛ گتاری، فلیکس (۱۳۹۱). فلسفه چیست؟ ترجمه زهره اکسیری، پیمان غلامی. تهران: رخداد نو.
۸. دورانت، ویلیام (۱۳۶۹). تاریخ فلسفه. ترجمه عباس زریاب خویی. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۹. صدرالدین شیرازی، محمدبن‌ابراهیم (۱۹۸۱ م). الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة (ج ۸ و ۹). بیروت: دارالمعارف الاسلامیة.
۱۰. فیاضی، غلامرضا (۱۳۹۰). علم‌النفس فلسفی. تحقیق و تدوین محمدتقی یوسفی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ۱.
۱۱. فولکیه، پل (۱۳۴۷). فلسفه عمومی یا مابعدالطبیعه. ترجمه یحیی مهدوی. تهران: دانشگاه تهران.
۱۲. لازی، جان (۱۳۷۷). درآمدی تاریخی به فلسفه علم. ترجمه علی پایا. تهران: سمت.
۱۳. مسلین، کیت (۱۳۸۸). درآمدی به فلسفه ذهن. ترجمه مهدی ذاکری. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

۱۴. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۶۵). آموزش فلسفه (ج ۱). تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
۱۵. مطهری، مرتضی (۱۳۹۰). کلیات علوم اسلامی (ج ۱). تهران: صدرا.

16. Audi, R. (2001). *The Cambridge Dictionary of philosophy*. London: Cambridge University.
17. Bermudez, J. L. (2005). *philosophy of psychology, a lontemporary omfroduction*. New York: Routloedge.
18. Botterill, G. & Carriunther, P. (1999). *The philosophy of psychology*. London: Cambridge.
19. Chadwich, R. F. (2002). *Applied ethics: Critical concepts in philosophy*. New York: Routledge.
20. Maddi, S. R. (1989). *Personality theories: acomoarative analysis*. Dorsey Press.
21. Simons, J. & Calvo, P. (2009). *The Routledge Companion to philosophy of Psychology*. New York: Routledge.
22. Thagard, P. (2009). *Handbook of Philosophy & Cognitive science*. London: North Holland.